

شکجه های تن

مایو بوتسی بیه

احمد پرهیزی

در دوزخ درست همان جایی است که تیری بدآور اکتاگردان نمایش در دوزخ با قسمت تازه از «کتابخانه سانسور شده» اش ما را در آن مهمان می کند. او مدتی قبل این نمایش را در تالار «بون لیو» در شهر «آسی» در چهار چوب نخستین جشنواره «آرتیکول» به روی صحنه برد. تماشاگران مستقیماً وارد صحنه ای بزرگ مغروق در تاریکی می شوند. آن ها را به نشستن بر روی نیمکت های چوبی کوچکی که در یکی از چهار کنج پوشیده از روانداهایی ششمین قرار گرفته دعوت می کنند. در هر کنج بازیگری سیاه پوش به کمین جمعیت نشسته است.

با اولین زمزمه ها در دوزخ قرار می گیریم:

«و عوقمی که محمود که آن سر آره را گرفته بود، فریاد زد: «اندازه بگیر!» و من سر آره را به دست چپم دادم و دست راستم را بلند کردم و کمی به جلو خم شدم و انگشت کوچکم را بر میج تپاندم - همان که دوستش داشتم از بس آژس و حسرت داشتم - نهادم و انگشت بیهم و نسبتاً زخمی، همان دست راست را بر بازوی برهنه او از آرنج به پایین نهادم و تن ماتمپ او را لمس کردم، در اعماق عروق من تب مرطوب و بوغنی را شنیدم و آن گاه صدای زوزه سان و موزون جماعتی از جماعت های سرزمین خویش را شنیدم که هم چون صدای هم سرآبان قومی محبیت بار و زوزه های سگان هم سبب فریاد زدند: «اول دست راستش را! اول دست راستش را!» و چون این گفته هم چون دعایی قومی چندین بار تکرار شد، محمود فریاد زد: «شروع کن!» و با حرکت هماهنگ موزونی او آره را کشید و من آزاد کردم و من آره را کشیدم و او آزاد کرد و آره بر پوست هم چون چرخ خرناسه خراطان بازار غزنین ری و بغداد، سریدن و بریدن آغاز کرد و بازوی نخستین پس از آن که او آره را تند کشید و من آزاد کردم و بعد او آره را آزاد کرد و من محکم کشیدم، با دو وجب فاصله از میج، کمی بالاتر از آرنج، بریده شد.»

مردی که به چوبه دار بسته شده است و سلطان محمود و غلامش ایاز با حظ وافر یکایک اعضای تنش را از هم می درند پیامبر است یا شهید؟ او با هر شکجه تازه ای فریاد زان پاسخ می دهد: «من حقم» آن گاه زبان او را می برند و دیگر واژه هایش را فرو می خورد. «با بریدن زبانش، وادارش کردیم که خفقان را ببیند. ما زبان را برای او بدل به خاطره ای در مغز کردیم و او را زندانی و برانه های بی زبان یاد هایش کردیم.»

حکومت وحشی، رضا براهنی نویسنده این سطرهای موحش، خود خنوبت حکومتی وحشی را تاق آورده است. متولد ۱۹۲۵ تبریز، ایران. به سال ۱۹۷۳، سرویس اطلاعات مخفی شاه این نویسنده را به اتهام اعتراض ضد سانسور در دانشگاه تهران دستگیر کرد. سپس ممنوع التدریس شد. پیش از مهاجرت نیز پنهانی در زیرزمین خانه اش کلاس و کارگاه های ادبیات داستانی برگزار می کرد.

رفت و آمد همیشگی به «مجمع نویسندگان» و آغاز ماجراهای «کتابخانه سانسور شده» در دو سال پیش (لیبراسیون ۲۱ نوامبر ۲۰۰۰) در همین تأثر آنسی، تیری بدآور را با ادبیات ممنوعه فارسی آشنا کرد. ادبیاتی که ملهم از شاعران صوفی با تفرلی شهوانی خوشتی های تن را می ستاید.

لذت تن فصلی هایی در دوزخ ایاز جوان سی سال پیش نوشته و بلافاصله به اتهام باز نویسی دو هزار و پانصد سال تاریخ از دید تن توقیف شد. در حقیقت عشق محمود و غلامش ایاز که حکایت ملی ترجیح می دهد واقعیت نفسانی اش را پنهان کند، هم چون مارکی دوساد یا زوز باتای، کراهت جنایت را با لذت تن درمی آمیزد. رضا براهنی در مقدمه ای و هم آلود توضیح می دهد: «کاتب نمی نویسد تا کنیم روح خویش را از آب بیرون بکشد، بلکه می نویسد تا سنگسار شود. کاتب این سنگسار شدن را در سکوت پیش بینی می کند و با این اعتراف چشم انتظار می نشیند و جز این راهی ندارد.»

نمایشی که تیری بدآور بر اساس این رمان به روی صحنه برد، تجربه درونی نیرومندی را پیش می نهد. هیچ تصویری این واژه ها را - که با ملغمه ای از صداها و طنین واژه ها و موسیقی در اختصاص مایش از ادراک مانفوذ می کند - توضیح نمی دهد. جمله ها که با صدایی گرفته جار زده می شوند و از کنجی به کنج دیگری می روند، هم دیگر را می پوشانند، در ورای سرها هم چون مرثیه ای می چرخند و از فضای صحنه فراتر می روند. هم زمان یک ویولون و یک ویولون سل ناله های آره و استخوان را می نوازند. ما میان عربانی مسحور کننده زبان و هولی کابوس وار می لغزیم. گاهی کسی با حرکتی پنهانی، رواندا ز پشمین را از میان روانداهایی که رنج تبعید در تار و پودر شان تنیده شده بیرون می کشد و بدین ترتیب برای بیج و تاب های دو رقاصه جا باز می کند. بی شک طراحی رقص در این صحنه ها تنظیم اندکی نیاز دارد... باقی نمایش معرکه است. پایان، استادانه، نیروبخش است یا شاید هم ترسناک. نمی دانیم.

گفتگو با تیری بدار، کارگردان نمایشنامه «در دوزخ»

بر اساس رمان «روزگار دوزخی آقای ایاز» نوشته رضا براهنی

احمد پرهیزی

مرده را توصیف می‌کند. به همین خاطر از «ماری شارلوت بی‌یه» [به عنوان بازیگر] استفاده کردم. او ملوری به جمعیت نگاه می‌کند انگار مرده‌اند.

- خطابه آغازین هم در کار شما همیشه حضور دارد.

برای این که پیچیدگی‌های بیش از اندازه متن‌ها آسان شوند لازم است. نزدیک شدن به بیان و تپش‌های قلب نویسنده را احساس کردن [اصلی است]. «سر صحبت باز کردن» با متن، جستن این ارتباط داریم. از کجا سخن می‌گوییم، یا که سخن می‌گوییم و چه حرفی برای گفتن داریم؟ این مسأله از قدیم، مطرح بوده است. یک نفر که ده نفر را مخاطب قرار می‌دهد: تأثر به نوعی همین است.

نمایش در ملغمه‌ای از حدها و آواها بر ما عرضه می‌شود که مخاطبان بیش از آن که ادراک باشد، احساس است.

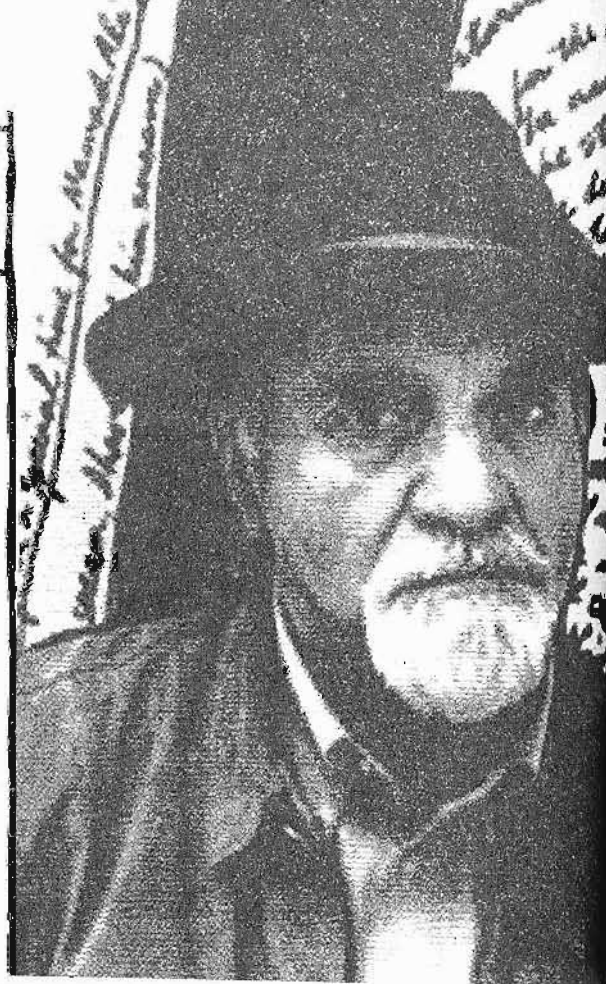
تو گویی اثر از عمق جان ما ریشه می‌گیرد. ما با اضمحلال زبان سرگرم می‌شویم، به همین خاطر آمد و رفت‌ها و جابه‌جایی میان چهار کنج که چهار هنرپیشه در آن‌ها پیشاپیش همین قصه را تعریف می‌کنند، آفریدیم. نیز از لایه‌های مختلف موسیقی استفاده کردیم که دسته‌ای از آن‌ها جز تحریک اعصاب ما کاری نمی‌کنند. سپس صحنه‌های رقص را داریم که از نگاه‌گویی در باب بازی‌های کودکانه آغاز می‌شود. تمام این‌ها را به کار بردیم تا جهانی کابوس‌زده بیافرینیم.

- براهنی توضیح می‌دهد که حتی پیش از یازده سپتامبر دو هزار و یک بن‌لادن در ادبیات پنهان شده بود.

این هم روشی است برای گفتن: «برای فهمیدن، کتاب‌ها را بخوانید.» رضا براهنی مسخره می‌کند و حق دارد. بتخر روشن‌فکری غرب بی‌سابقه است. طوری از ادبیات عربی و فارسی حرف می‌زند انگار این ادبیات نوعی کنج‌کاو دهاتی مآبانه است. [از نگاه اینان] کار کردن بر روی یک نویسنده ایرانی باعث می‌شود در حاشیه قرار بگیریم. ما بسیار افتخار می‌کنیم که از این اثر در این لحظه از تاریخ دفاع کرده‌ایم. براهنی ما را فرامی‌خواند تا با قربانیان و بلکه از نظرگاه قربانیان به جهان بیاندیشیم.

مأخذ: لبراسیون ۱۵ آوریل ۲۰۰۲

* این کتاب با نام «فصل‌هایی در دوزخ ایاز جوان» توسط کتابون شهپراده انتشارات پوپر، در سال ۲۰۰۰ میلادی ترجمه شده است. این عنوان اشاره به دو اثر مهم دارد. «فصلی در دوزخ» رمبو و «ورتر جوان» اثر گوته. نمایش مذکور در شهرهای آنسی، تولوز، اورلئان، گرونوبل، والانس و مارن‌لاواله به روی صحنه رفت. - م.



- در میان متن‌های مرجع شما، متنی است از هرمان بروخ.

«un mpris singulier» عنوان سخنرانی بروخ است که در وین به سال ۱۹۳۴ ارائه کرد. متنی است تخیلی، درباره پیشامدهای ده سال بعد و به عقیده من وضعیت امروز جهان غرب را تبیین می‌کند و در آن از جنایت نندیشه سخن می‌گوید. کار ما در آن سال‌ها به پرسش کشیدن مکانی بود که در آن جهان از اندیشیدن باز می‌ایستد.

- بنیاد نوشتار رضا براهنی نیز همین مسأله است.

کتاب معرکه‌ای است؛ چه از منظر فرم‌هایی که به کار می‌گیرد (چیزی شبیه جنون جویسی)، چه به خاطر قصه‌هایی که روایت می‌کند. براهنی را با ساد و باتای مقایسه می‌کنند. اما او تا آن حد پیش می‌رود که دو هزار و پانصد سال تاریخ ایران را از دید تن مرور می‌کند. جهان در این اثر به کنش‌هایی نمادین در میان قتل و خشونت نظم نامتصور فرومی‌کاهد. کودکی که از گرسنگی می‌میرد به حدی زجر می‌کشد که در خیال نمی‌گنجد. بی‌شمارند کسانی که هر روز نابود می‌شوند چون کسی با آنان هم‌اندیشی نمی‌کند. براهنی به روشنی وضعیت جهان ما را نشان می‌دهد. او به خوبی می‌داند از چه می‌گوید چون بارها و بارها در ایران شکنجه و زندانی شده است.

- براهنی، جامعه ملی را از خلال عیش کاری‌های افراطی توصیف می‌کند. او چرخه‌ای مذکور و ترسناک را توصیف می‌کند که پس از قتل حقیقت، هر کس می‌خواهد به سراغ مفاهیم دیگر برود. کم‌تر متونی چنین جنسی می‌نویسند. اما در ورای مادیتی سرریز شده به حد افراط، براهنی جماعتی